

وظیفه تعریب

استعمال کلمات اعجمی همچون استخدام کارمندان بیگانه است و هر دو مقتضای مصلحتی است و اوضاع و احوال خواستار آن است . ولی صادر کردن رأی ، برای استخدام کارمندان بیگانه ، بر حسب اینکه مملکت به صورت دیکتاتوری اداره شود یا مشروطه یا جمهوری ، از اختیارات يك فرد یا معدودی از افراد است ؛ اکنون باید پرسید : صادر کردن رأی برای استخدام کلمات بیگانه ، از اختیارات چه کس است ؟ و چه کس شایسته آن است که به وظیفه تعریب بپردازد ؟

این گفته که تعریب عبارت است از این که عرب ، کلمه ای اعجمی بر زبان براند ؛ دلالت بر آن دارد که در تعریب ، شرط آن نیست که بر زبان طبقه خاصی از اعراب یا مردمان معینی از میان ایشان صورت پذیر شود ، بلکه امری مُشاع میان ایشان است و در دسترس هر کس قرار دارد . اگر بگوییم که تعریب وظیفه عامه عرب و بازرگانان و ارباب صنایع است . و نه اشخاص برجسته و صاحب جاه و مقام و هوشمندی . چندان دور نرفته و سخنی به گزاف نگفته ای .

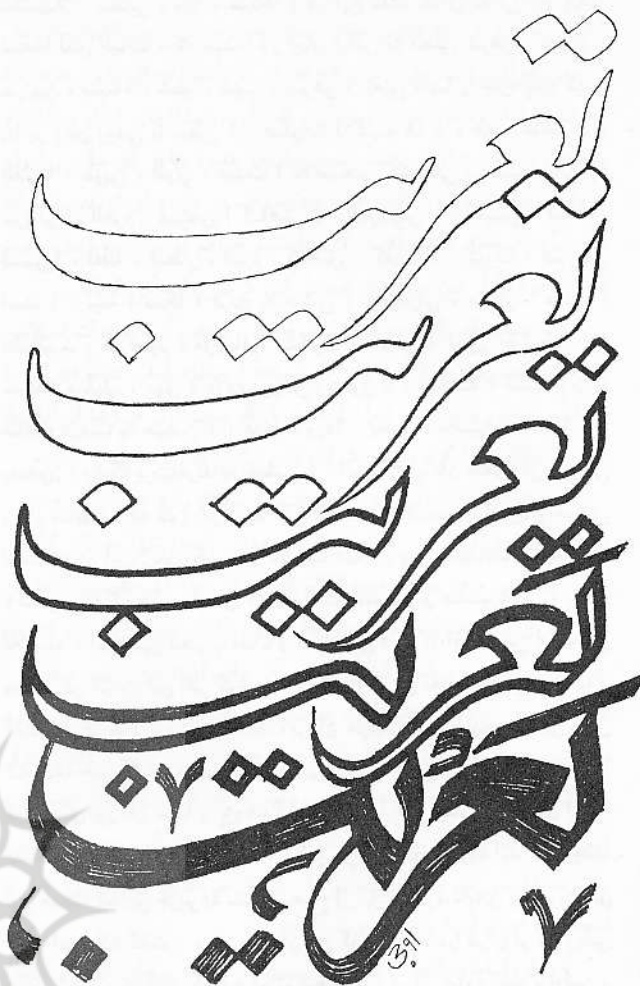
به کلمات اعجمی که در این دوره های متأخر وارد زبان عربی شده است نگاه کن تا بدانی که بیشتر آنها به میانجیگری سوداگرانی به زبان عربی در آمده که با بیگانگان معاملات بازرگانی داشته اند و کالاهای خود را از کشورهای خارجی وارد مملکت کرده اند .

وارد کننده جنسی که برای ما جامه و ظرف و افزارو آلات یا هر چیز دیگری را از خارج به داخل کشور می آورد ، خود کسی ست که نام آن را نیز ، همراه جنس ، وارد می کند . دستهای ما صاحب آن نامها (= اجناس) را دریافت می کنند و زبانهای ما ، نامهای آنها را به تلفظ درمی آورد ؛ و بدیهی ست که وارد کننده جنس ، از نگاهبانان یا نقّادان زبان عربی نیست ؛ و غالباً مردی عامی است که چون اسم کالا را را از واسطه های وارد کردن اجناس یا از خود فروشندگان خارجی می شنود ، آن را حفظ می کند و سپس به صورتی که نخستین بار آن را شنیده است ، به ما انتقال می دهد .

اگر روزی يك انجمن ادبی یا فرهنگستان زبان تشکیل شود که وظیفه اش توجه به لغات دخیل اعجمی و تدوین آنها باشد ، لازم است کسانی را نزد کارگران راه آهن و رؤسای ادارات آن ، بفرستد و از ایشان اسامی هر آلت یا هر چیز متعلق به راه آهن و جریان و خطوط و خدمتگزاران و همه مسائل آن را بپرسد و سپس به تدوین همه اینها ، بپردازد و در کتابهای لغتی که دیگر کلمات عربی و معرب منقول از عرب ، ضبط شده ؛ ثبت و ضبط کند .

در این کلمات دخیل تازه ؛ اگر به خود کسانی که آنها را بکار می برند ، مراجعه نکنیم و به جای آن به لغت های وضع شده خصوصی ، نظر داشته باشیم ، نامها متعدد و کار زبان گرفتار پریشانی و نابسامانی می شود و سرانجام هم به جایی نمی رسد .

همانگونه که در مورد اصطلاحات راه آهن به کارکنان و کارمندان راه آهن مراجعه می کنیم ؛ لازم است به فروشندگان قماش و اثاث و وسایل آرایش و پزشکی و مهندسی و صناعت و کشاورزی و دیگر مسائل زندگی (که در زمانهای اخیر ، به سبب آمیزش ما با فرنگیان و اقتباس تمدن و وسائل معیشت جدید از آنان ؛ دائره آن



استاد آرام در جوانی



اشفاق و تعریب

از : عبدالقادر مغربی

ترجمه : احمد آرام

گسترش فراوان یافته است [؛ مراجعه کنیم و از هر گروه نامهایی را که معرب کرده و بر استعمال آن با یکدیگر توافق کرده اند، بگیریم و ضبط کنیم .

کار تعریب در آغاز پیدایش زبان عربی هم، بر همان گونه بوده است که در زمان ما - بنا به طریقی که توصیف کردم - صورت می گیرد یعنی عامل آن سوداگران و وارد کنندگان کالاها بوده اند نه شعرا و سخنوران و خطیبان . مثلاً شعرای معلقات، ملاحظه می کرده اند که نزدیکان ایشان با کلماتی اعجمی سخن می گویند که قسمت بیشتر آن بازرگانانی ست که سفرهای تابستانی و زمستانی به ایران و روم و جز آن، می کردند و کالاهایی را همراه با نامهای آنها، به سرزمین اعراب انتقال می دهند .

سپس، صاحبان معلقات و بلغای دیگر، بدون ناراحتی، آن کلمات را در کلام خود، بکار می برند بی آنکه چنین عملی از قدر فصاحت و بلاغت سخن ایشان بکاهد .

معربیات قرآن

چون قرآن مُعْجَز، نازل شد؛ بسیاری از این کلمات اعجمی بود که عامهٔ اعراب، آنها را با کالاهای خریداری شده، از خارج وارد کرده بودند و شعرا و بلغا، آن کلمات را چنان صیقل داده بودند که همچون قسمتهای دیگر کلام ایشان، فصیح شده بود . با استعمال این گونه کلمات، چیزی از درجهٔ بلاغت آن کاسته نشده و مزیت اعجاز آن بر جای خود باقی بود . در این کتاب آسمانی، از زبان فارسی این کلمات وجود داشت: اَبَارِيقُ، سَجِيلُ، اسْتَبْرَقُ؛ از رومی: قِسْطَاسُ، صِرَاطُ، شَيْطَانُ، اَبْلِيسُ؛ از حبشی: اَرَاثِكُ، حَبِيتُ، دُرَى، كَفْلِينُ؛ از سریانی: سَرَادِقُ، يَمُّ، طَوْرُ، رِيَانِيُونُ؛ از زنگی: حَصَبُ، سَرَى؛ از عبرانی: فوم؛ از ترکی قدیم: غَسَاقُ؛ از هندی: مَشْكَاةُ؛ از قبطی: هَيْتُ لَكُ . و آنچه گفتیم همه آنچه در قرآن از کلمات اعجمی است، نیست؛ سیوطی شماره آنها را صد نوشته است، و ما از میان آنها کلماتی را که تا کنون ذکری از آنها به میان نیامده است، بدون شرحهایی که وی برای آنها آورده است در این جا نقل می کنیم، مگر این که ذکر شرح متضمن فایده ای باشد: اَبَا، اِبْلَعِي، اَخْلُدُ، اَسْبَاطُ؛ اَسْفَارُ، اِصْرِي، اَكْوَابُ، اِنَاهُ، اَوَاكُ، اَوَاكِبُ، اَوْبِي بَعِيرُ (در این گفتهٔ خدای تعالی: وَ تَزِدَادُ كَيْلِ بَعِيرٍ، که بَعِيرُ به معنی خَر یا چهارپا در لغت عبرانی است)، بَطَانَتَهَا، بَيْعُ، تَتَبِيرًا، تَحْتَهَا (در این گفتهٔ خدای تعالی: فَنَادَاهُ مِنْ تَحْتِهَا، که تَحْتَهَا در لغت تَبَطِي به معنی شکم آن زن است)، جَهَنَّمُ، حِطَّةٌ، حَوَارِيُونُ، حُوبًا، دَارَسَتْ، دِينَارُ، رَاعِنَا، رَابِيُونُ، الرَّحْمَنُ (که عبرانی و اصل آن الرَّحْمَنُ است، و من می گویم که الرَّحِيمُ را ذکر نکرده اند و بعید است که مثل الرَّحْمَن

سَلَسْبِيلًا، سُنْدُسُ، سَنَّا، سَيْدُهَا (در این گفتهٔ خدای تعالی: وَ اَلْفِيَا سَيْدُهَا لَدَى الْبَابِ، که سَيْدُهَا در زبان قبطی به معنی شوهرش است)، سَرِينِينُ، سِينَاءُ، شَطْرُ، شَهْرُ، صُرْهُنُ (یعنی آنها را پاره پاره کن، بنا بر زبان رومی یا نبطی)، صَلَوَاتُ (کنیه ها)، طَه، طَاغُوتُ، طَفَقَا، طُوبَى، طُوبَى، عُبْدَتُ (به معنی کشتی در عبرانی یا سریانی)، الْعَرِيمُ، فَيْضُ (کاهش)، فَرْدُوسُ، قَرَاطِيسُ، قِسْطُ، قَسُورَةُ، قِطْنَا، قَنْطَارُ، قَبِيَوْمُ، كَافُورُ، كَفَّرَ عَنَّا، كُوْرَتُ (فارسی است)، لَيْنَةُ، مُتَكَا (ترنج به حبشی)، مَجُوسُ، مَرَجَانُ، مَسْكُ، مَقَالِيدُ، مَرْقُومُ، مُزْجَاةُ، مَلَكُوتُ، مَنَاصُ (فرار به نبطی)، مَنَسَاةُ، مُنْفَطِرُ، مُهَلُ (دردی روغن زیتون)، نَاشِثَةُ (قیام برای عادت درست به حبشی)، هُدْنَا، وَرْدَةُ، يَحُورُ، يَاسِينُ (انسان)، يَصِدُّوْنَ (بانگ برمیدارند به حبشی)، اليهود . پایان منقول از سیوطی و نام مُصَحَّفُ که خود قرآن به آن نامیده شده، معرب از زبان حبشی است که در این زبان معنی آن کتابها است . و از عجایب آنکه کلمهٔ «قاموس» که فیروزآبادی کتاب لغت مشهور و معتبر خود را به آن نامیده، اعجمی معرب است و به معنی دریا یا اقیانوس است . و بعضی در اثبات این امر کوشیده اند که در قرآن لغت اعجمی نیامده و گفته اند که خود بودن این کلمات برهان عربیت آنها است، به این دلیل که خدا خود گفته که قرآن عربی است؛ ولی گفتهٔ این بعض با گفته های بزرگان علما و پژوهندگان وزنی ندارد . اینان برای بیان اینکه کلمات اعجمی در قرآن هست، دلایل فراوان اقامه کرده اند، از جمله این حدیث که ابن جریر به سند صحیح از ابو میسرّه تابعی بزرگوار نقل کرده است که گفت: «فی القرآن من كل لسان - در قرآن از هر زبانی هست .» و دیگری گفته است که چون قرآن حاوی علوم اوکین و آخرین و خیر هر چیز است، ناگزیر باید در آن اشاره ای به انواع زبان ها و لغت ها شده باشد تا احاطهٔ آن به همه چیز صورت اقام پیدا کند . پس از هر لغت شیرین ترین و سبک ترین و پراستعمال ترین آن گزیده شد و در قرآن آمده است . و این گفته در قرآن شبیه گفته ای از کمال بك نویسنده ترك است که دربارهٔ زبان ترکی جدید گفته است که برای فراهم آوردن آن از هر زبانی شیرین ترین کلمات و نیکوترین الفاظ را برگزیده اند .

گروهی از معربیات

قوم عرب در آغاز پیدایش خود در تجارت و زراعت و صناعت مقامی پست داشت و در گونه های مختلف دانش و معرفت عقب افتاده بود . و تقریباً وظایف زندگی و خواسته های معیشت آن منحصر به کارهای معین و خاص بود؛ مشهورترین آنها عبارت بود از: جنگها و افزارهای آنها؛ بیابانها و جانوران آنها؛ چارپایان و نشانیهای آنها؛ و زنان و صفات ایشان و چیزهایی از این قبیل .

و هنگامی که خواستار چیزهایی بیش از اینها در خصوص مطلبی علمی یا زراعی یا صنعتی یا از افزارهای خوشگذرانی و آرایش می شدند و برای آن در زبان خود نامی نمی یافتند، و از آن بنا بر نوع مدنیت خود آگاهی نداشتند، نام آن را از زبانهای اقوام دیگر گرداگرد خود که در تمدن سابقهٔ دراز داشتند می گرفتند .

اشقاق و تحریک

که خواهر آن است نباشد)، الرُّسُ، الرَّقِيمُ، رَمَزًا، رَهْوًا، الرُّومُ، زَنْجَبِيلُ، السَّجِلُ، سَجِينُ، سَفْرَةٌ، سَقَرُ، سَجْدًا، سَكْرًا (سرکه)،



زُنَّار ، هَمِيان ، شاش ، كَرَباس ، دِيباج ، مَرَعَزِي ، اِبْرِيسم ، قَز ، خَز ،
دُرُوز الثَّوب ، قونس (كلاه خود آهني) .

معادن : توتياء ، رصاص (عربي آن صَرَفان) ، زئبق ، بوره ،
مغنطيس ، جص ، زرنِيخ ، اسفيداج ، سُبِنادَج ، اِبْرِيز ، درهم ، دينار ،
دانق .

سنگهاي قيمتي : جوهر (از گوهر) ، الماس ، بهرمان ،
زُهْرُد ، ياقوت ، فيروز ، زَبْرَجَد ، يادزهر ، بلور .

آلات : اسطرباب ، طرجهاره (آلتی آبی) ، بنكام (ساعت
ريگي) ، قَبان التَّر ، الزَّبِج (هر دو به معنی ريسمان بنايي ؛ برای
تهدید گفته می شود : لَأَقِيمَنَّكَ عَلَي التَّر ؛ و نام آنها در عربي امام و
مطمر است) ، برکار ، بوتقه ، جلاحق ، مُجْنِيق .

آلات طرب : موسيقي ، قانون ، ناي ، بربط ، جنك ، طنبور ،
أَرْغَن ، صَبْج .

ادوات و ظروف : قمقم ، هاون (عربي آن مِخاز و مِهْرَس) ،
طست ، طبق ، قَصْعَة ، سَكْرَجَة (ترشيشخوری كه عربي آن ثَقْوَة
است) ، دورق ، كوز ، چَرَة ، فنجان ، باطية (عربي آن ناجور) ، لجام ،
خوان ، دولاب ، بقجة ، شنطة (عربي آن عَيْبَة) ، بَرْدَعَة ، شطرنج ،
طاجِن (عربي آن مقلی) ، مَرَس الباب (عربي آن شجار) ، سَجَنْجَل
(عربي آن مَرَاة وَ ذَمِلَة) ، صَوْلجان (عربي آن طبطابة و ميجار) ،
تخت ، طَنْفَسَة ، خَلْقِين ، بَشْكِير ، مِيزاب (عربي آن المَتَعَب) .

كلمات علمي و فني : أستاذ ، جِهِيذ ، تلمیذ ، كيمياء ،
هيولى ، كيموس ، برسام ، مارستان ، نقرس ، قولنج ، ماليخوليا ،
ترياق ، فلسفة ، سفسطة ، طقس ، اِقلیم ، أسطول ، طلسم ، غودج ،
فهرست ، تاريخ ، فدان ، فرسخ ، بريد ، قانون ، كيوان ، اِفریز ،
سَفْتَجَة ، كاغذ ، بطاقة ، مَهْرَق (پارچه ای آهار داده شده كه بر آن می
نویسند) ، صَكَّ .

كلمات ديني : ابليس ، شيطان ، صنم ، فردوس ، مصحف ،
انجيل ، توراة ، كَهَنوت ، اَبْرَشِيَّة ، عَنَصْرَة ، قَسِيَس ، شدياق ، أسقف ،
شَّمَّاس ، مَطْرَلن ، خوري ، مَعْسُودِيَّة ، كَنِيْسَة ، دير ، مجوس ، زنديق ،
نفاق (و آن در حبسه به معنی بدعت و ضلالت است) ، نوروز ،
مَهْرَجَان .

كلمات گوناگون : طراز ، قَنْطَرَة ، قَنْطار ، اسطوانة ، أوج ،
تُرْعَة ، اِسْطَبَل ، كوسج (عربي آن اَنْط) ، بطريق (فرمانروایی از
مردم) ، سرقين ، بستان ، ايوان ، ديوان ، درابزين ، البند (و آن عَلم
[پرچم] است) ، جاسوس (عربي آن النَّاطس) ، عَسْكَر ، حور (و
آن جليج است) ، عربون ، قاموس (دریا) ، تَنُور ، بخت (به معنی
بهره و حظ) ، ناطور ، دهقان (ريش سفید روستا) ، كانون ، شباط ،
آذار (تا آخر دوازده ماه رومی ، معرَب از سُرِيانی) ، صهریح ،
ساباط ، دهليز ، سرداب ، قُمُس (به معنی شريف) ، فزج (گونه
ای رقص مجوس معرَب پنجگان) ، قرصان (از اسپانیایی) ، بهرج ،
فرند ، خندق (اصل آن كنده) فارسی ست) ، قيروان (كاروان یا
جماعت) ، آجر ، خورنق (جای خوردن و آشامیدن ، معرَب خورنگاه

و مشهورترین این ملتها در آن زمان دو ملت ایران و روم
(شرقی) بود ، و به همین جهت است كه در زبان عربي كلمات فارسی
و رومی فراوان دیده می شود كه همراه با نامبردارهای خود به جزیره
العرب انتقال یافته است ، همچون : اقسام پوشیدنیهای فاخر و ائاث و
جامه ، و گونه های مختلف سبزیجات و میوه ها و گل ها ، و انواع
ظروف و مصنوعات و افزارها ، چه اعراب در درجه ای از تمدن نبودند
كه خود بتوانند نظایر آنها را بسازند و فراهم آورند ، به همین جهت
ناگزیر آنها را از سرزمین های همسایگان خویش وارد می کردند .

سپس این اقتباس افزایش یافت ، و پس از فتوحات اسلامی
دایره آن گسترش پیدا کرد ، و در نتیجه آمیخته شدن عامه اعراب با
دو قوم ایرانی و رومی و نیز با اقوام دیگر بسیاری چیزها از آنان به
اعراب انتقال پیدا کرد و به پیشرفت تمدن ایشان مدد رسانید .

شمارش كلماتی كه در جاهلیت و اسلام وارد زبان عربي شده ،
به سبب زیادی آنها غیر ممكن است ، و ما در اینجا تنها به ذكر گروهی
از آنها می پردازیم كه هیچ كلام بلیغی از آنها تهی نیست و همین
اندازه برای بیان منزلت معرَب در نظر پیشینیان و نسبت به لغت فصیح
بیش از آنچه تصور شود کافی است . از جانوران : جاموس ، سَمَرَمَر ،
بَطْ ، باشق ، برذون ، هملاج ، حزدون ، آنكلیس و مارماهی (هر دو
به معنی حیوانی آبی به شكل مار كه عربي آن جَرِيَت است و اکنون جَرِي
می گویند) ، حریاء ، بُخْتی ، سوزنیق (كه همان شاهین است) ،
فیل (معرَب پیل فارسی بنا بر آنچه یکی از علمای ایران به من گفت .
و حرف فارسی پ در معرَبها به فاء تبدیل می شود ، همچون فلفل و
فنجان كه اصل آنها پلیل و پنجان است) .

از گیاهان گلهاء : بازنجان ، لوبیاء (كه عربي آن الذَّجْر و اللیاء
است) ، ماش ، توت (كه عربي آن فرصاد است) ، خوخ (كه عربي
آن فرسك است) ، خیار (به عربي ، قَتَد) ، دراقن ، كُمْتَرِي ،
أَجْاص ، اَتْرَب (عربي آن مُتَك) ، اَرُز ، نارنج ، لیسون ، بندق ،
قسطل (معرَب كستانه كه امروز در مصر به آن اَبُو قُرُوة می گویند) ،
أَشنان ، نارجیل ، مَقْدُونَس ، كُرْبُرَة (عربي آن نَقْدَة) ، جوز ، لوز ،
ورد ، نرجس ، نسرين ، نیلوفر ، سوسن ، قرنفل ، بنفسج ، جَلَنار ،
مردكوش (یا مَرَزَنْجُوش كه عربي آن شمشق است) ، سذاب ، یاسمین
(عربي آن سَجَلاط ؛ و گفته می شود طیلسان سَجَلاطی یعنی سفید
همچون یاس ، و طیلسان نیز معرَب است) ، كَبَر (عربي آن لطف) ،
هرسط ادویه : اِهْلِيلِج ، قُرْفَة ، گراویا ، مَصْطَكَا ، زاج ، اِرْجُوان ،
قرمز .

خوردنی ها : كَعَك ، نَشَا ، سَمِيد ، سَكَّر ، قند ، فانیز ،
طَبْرَزَة (كه این هر سه از اقسام شكر است) ، عجة ، كباب جَرْدَق ،
سِكَباج (گوشت پخته با سرکه) ، لقانق (موسوم به سجوق) ،
فالودج ، لوزینج ، كامخ ، تابل (عربي آن الفحا) .

نوشیدنی ها : جَلَاب ، بازق ، اِسْفَنْط ، خندريس .
عطریات : مسك ، عنبر ، صندل ، نوافج المسك .
پوشیدنی ها : قَمِيص ، سَرَاوِيل ، تَكَّة ، بُرُس ، طیلسان ،
سَمُور ، سنجاب ، قرطق ، جورب ، جرموق ، سرموزة ، خُوذَة ، تَبَّان ،

فارسی) ، میناء ، نوئی ، لیسمان ، بلآن ، جوسق (که اکنون کشک گویند ، معرَب کوشک فارسی) ، حانوت ، برشان .

کلماتی که عربی بودن آنها مشکوک است : آنس ، ند ، سلّه ، مَشْمَش ، قَطْ ، فرن ، قصف (لهُو و لعب) . و از یکی از فضلالی معاصر کلامی نفیس در تحقیق بعضی از کلمات معرَب و بازگرداندن آنها به اصلشان شنیدیم که بر متقدّمان پوشیده مانده است و چنان گمان می کردند که از زبانی دیگر معرَب شده است ، و من خلاصه مفید آن را در اینجا می آورم : (منبر) معرَب حبشی و میزاست و معنی آن در این سرزمین صندلی ، تخت است ؛ (حَواری) در حبشی به معنی فرستاده است ؛ (برهان) در حبشه به معنی نور است ، و بَرّه به معنی روشن و آشکار شد است ؛ (عَبَسَة) در حبشه نام شیر است و اعراب فرزندان خود را به آن نام می کنند . و (الحج) و (الکاهن) و (عاشورا) معرَب از عبرانی است . و بسیار کلمات از زبان هندی و سنسکریتی معرَب شده است و پیشینیان غفلت کرده و آنها را از اصل فارسی پنداشته بودند که از این جمله است : (مسک) معرَب مشکا ، و (کافور) معرَب کابور ، (فلفل) که اصل آن فیفالا یا پیپالا است و (شطرنج) معرَب شتورتکا یعنی چهار جزئی است که ارتش هندی از آن تشکیل می شده : فیلهها و اسبها و سواران و پیادگان ، و (جاموس) معرَب گاو میش است ، و (زنجبیل) و (قرنفل) معرَب از هندی ست ، بدان جهت که هند محلّ رویش این ادویه است . و بدین گونه هر گاه که یافتن نسب کلمه ای بر ما دشوار شود ، به معنی آن توجه می کنیم تا معلوم شود که آن معنی در کدام سرزمین ساخته یا اختراع شده و پس از آن بر ما معلوم خواهد شد که لفظ مورد نظر به زبان اهالی فلان ناحیه تعلق دارد . و کلمات (صبح) و (بهاء) و (ضیاء) و (سفینه) به ظن غالب از زبان سنسکریت اقتباس شده است .

و از جمله معرَبات از زبان فارسی است کلمات : (خشاف) که اصل آن خوشاب است ، و (بابوج) که اصل آن پاپوش است ؛ و من می گویم : همانند آن است (طربوش) و (سرپوش) هر دو مأخوذ از (سرپوش) به معنی کلاه .

و گفت : دیگر (سراب) که اصل آن (سیراب) است ، و من می گویم : یا این که اصل آن (سرآب) یعنی چشمه است ، چه آن کس که در بیابان از دور سراب را می بیند ، چنان گمان می کند که در آن نقطه چشمه ای جوشان است و آب آن از دور می درخشد .

و گفت : (تزقهریر) از ترم ازیر به معنی مه سرد است ، و (جزاف) از گزاف یعنی سخن بیبهنوده ، و (ضنک) از تنگ ، و (تباشیر) به معنی همچون شیر است و ایرانیان آن را به معنی کنایه برای آغاز صبح به کار می برند و اعراب آغاز هر چیز را با آن بیان می کنند ، و کلمه (وزیر) نیز از اصل فارسی پهلوی است .

و از جمله معرَب شده های زبان هیروگانیفی که مصری قدیم است ، یکی کلمه (قَبَس) است که اصل آن خَبَس به معنی چراغ بوده است ، و دیگر (نَبی) به معنی سرور خانواده یا خانه .

و از لاتین است : کلمه (بلاط) به معنی کاخ شاهی که اصل آن پالاتیوم بوده است .

و از یونانی است : کلمه (قَلَم) که اصل آن کلاموس است . و کسی می تواند بگوید که ، مثلاً ، دو کلمه (بلاط) و (قلم) ، عربی است و متکلمان به زبانهای لاتینی و یونانی آنها را از اعراب گرفته اند ، نه این که اعراب از آنها گرفته باشند . و بعید نیست که بلاط و قلم و مانندهای اینها از لغات وضع شده به توسط اعراب و دیگران هر دو باشد و هر يك ناخودآگاه از وضع آن لغت به توسط قومی دیگر آن را وضع کرده باشد که اصطلاحاً ، این شکل ساخته شدن لغت را توارُد می نامند .

و گفت : کلمات : (شتاء) و (شهر) و (لحم) و (ملح) و (اَب) به معنی گیاه تازه یا خشک چریدنی و (عنب) و (ثلج) و (عبد) و (مرء) و (بعل) و (هُبَل) و (شِعْر) و (اَلوَكَة) و (سورة) و (ورق) و (یرقان) ، همه از کلماتی است که اصل آن به عبرانی یا سُریانی باز می گردد . و چنین است (کَتَب) و (سَطَر) و (طَبَخ) و (اُرُخ) که این آخری معرَب (یرح) به معنی ماه در لغت است .

و نیز از معرَبات است کلمات : القباء ، الجبّة ، الجزية ، حبر ، آمین ، تویه ، جبروت ، تسبیح ، سیط ، سفیر ، طوفان ، فصیح ، غفّاره ، قُدّاس ، قربان ، قیلیمه ، ناقوس ، نیاچه ، طاغوت ، طوی ، زیزفون ، سقمونیا ، یابونج ، بنج (بنگ) ، خیار شمبر ، راتینج ، زرجون (زرگون) ، سرسام ، قیراط ، انبیتق ، اسطقس ، جنزار (زمگار) .

اما کلمات فرنگی که در این اواخر وارد زبان عربی شده فراوان و از شماره بیرون است ، و ما در این جا بعضی از آنها را که فاضل نویسنده آورده بود نقل می کنیم : قرش واحد پول که معرَب گروشین آلمانی است ، پاره (پاره) ، سرانه (سرای حکومت) ، قُنصل ، بولیس (پلیس) ، بوسطه (پُست) ، اسکله ، بورصه (بورس) ، بَنک (بانک) ، کمرک ، الخ الخ ، پایان نوشته آن فاضل .

اینها نمونه هایی از معرَبات بود که کتاب یا خطابی از آنها تهی نیست . و اما احاطه پیدا کردن نسبت به آنها کاری نیست مگر در آن صورت که بخواهیم لغتنامه خاصی برای آنها فراهم آوریم . و هر کس کتابهای لغت را ورق بزند ، از فزونی آن معرَبها و جایگزین شدن آنها در زبان و سخن ادبا و شعرای ما دچار دهشت خواهد شد . . . ادامه دارد .

